

حکایت که با کسی که عاگرد می بودم زود در تریخه
 خوابم نشاید که کسی که در تمام عاقبت
 و هر طعمه زنی که در تمام عاقبت
 ساکنان بر تو گذرد که از آن بانی سویی تربت بدست
حکایت روزی بنام در جوانی سخن برانده بودم و شنیدم
 بیای که بگویم دست فنده بر مردی ضعیف از پس کاروان می آمد
 گفت چینی که نه جای سخن است کفم خون روم که نه پای
 رفت گفت این نشیده که صاحب دلان گفته اند رفتن
 و نشستن به که در دیدن و کسب کردن
 ای که مشتاق منی مشتاق پند من کار بند و جز و آموز
 است بازی دونیک و دینت است استمده هستی رود است و
حکایت جوانی جهت لطیف خندان و شیرین زبان

در صفت ما بود که در دانش از هیچ نوع نمی نامدی و لیس از خنده
 نوازم نیاوردی روزگاری بر آمد که اتفاق ملاقاتی افتاد
 بعد از آن دیده اش زین خواسته و فرزند خاسته و بیخ
 نشاط بریده و کل رویش پیر خریله پیر سیدمش میگویند
 و چه حالت گفت تا کوزگان بیادم دیگر که کی کردم
 ما االصق اللبیب علی و کنی بشو از زمان ندیدم
 چه بی پریشانی ز کوزگان سبلا بازی و طراقت جوانان یکبار
 طریق جوان ز پریمی که در یکینا بیدار فتنه بجوی
 ز برع را چون رسید و فتنه نه چه اعدیها تک شیره نو
 دو بر جوانی بشد از دست من او در رخ از زمین لغزید
 قوت سر خنده شیری نرسد را ضمیمه کنونی چوپوز
 پیر زنی میوی سید که در ده کفشی با هک دیرینه روز
 میوی سبلیس سید کرده کبر راست نخواستن این نشو

در صفت ما بود که در دانش از هیچ نوع نمی نامدی و لیس از خنده
 نوازم نیاوردی روزگاری بر آمد که اتفاق ملاقاتی افتاد
 بعد از آن دیده اش زین خواسته و فرزند خاسته و بیخ
 نشاط بریده و کل رویش پیر خریله پیر سیدمش میگویند
 و چه حالت گفت تا کوزگان بیادم دیگر که کی کردم
 ما االصق اللبیب علی و کنی بشو از زمان ندیدم
 چه بی پریشانی ز کوزگان سبلا بازی و طراقت جوانان یکبار
 طریق جوان ز پریمی که در یکینا بیدار فتنه بجوی
 ز برع را چون رسید و فتنه نه چه اعدیها تک شیره نو
 دو بر جوانی بشد از دست من او در رخ از زمین لغزید
 قوت سر خنده شیری نرسد را ضمیمه کنونی چوپوز
 پیر زنی میوی سید که در ده کفشی با هک دیرینه روز
 میوی سبلیس سید کرده کبر راست نخواستن این نشو

در صفت ما بود که در دانش از هیچ نوع نمی نامدی و لیس از خنده
 نوازم نیاوردی روزگاری بر آمد که اتفاق ملاقاتی افتاد
 بعد از آن دیده اش زین خواسته و فرزند خاسته و بیخ
 نشاط بریده و کل رویش پیر خریله پیر سیدمش میگویند
 و چه حالت گفت تا کوزگان بیادم دیگر که کی کردم
 ما االصق اللبیب علی و کنی بشو از زمان ندیدم
 چه بی پریشانی ز کوزگان سبلا بازی و طراقت جوانان یکبار
 طریق جوان ز پریمی که در یکینا بیدار فتنه بجوی
 ز برع را چون رسید و فتنه نه چه اعدیها تک شیره نو
 دو بر جوانی بشد از دست من او در رخ از زمین لغزید
 قوت سر خنده شیری نرسد را ضمیمه کنونی چوپوز
 پیر زنی میوی سید که در ده کفشی با هک دیرینه روز
 میوی سبلیس سید کرده کبر راست نخواستن این نشو

بار سده
 در صفت ما بود که در دانش از هیچ نوع نمی نامدی و لیس از خنده
 نوازم نیاوردی روزگاری بر آمد که اتفاق ملاقاتی افتاد
 بعد از آن دیده اش زین خواسته و فرزند خاسته و بیخ
 نشاط بریده و کل رویش پیر خریله پیر سیدمش میگویند
 و چه حالت گفت تا کوزگان بیادم دیگر که کی کردم
 ما االصق اللبیب علی و کنی بشو از زمان ندیدم
 چه بی پریشانی ز کوزگان سبلا بازی و طراقت جوانان یکبار
 طریق جوان ز پریمی که در یکینا بیدار فتنه بجوی
 ز برع را چون رسید و فتنه نه چه اعدیها تک شیره نو
 دو بر جوانی بشد از دست من او در رخ از زمین لغزید
 قوت سر خنده شیری نرسد را ضمیمه کنونی چوپوز
 پیر زنی میوی سید که در ده کفشی با هک دیرینه روز
 میوی سبلیس سید کرده کبر راست نخواستن این نشو

در صفت ما بود که در دانش از هیچ نوع نمی نامدی و لیس از خنده
 نوازم نیاوردی روزگاری بر آمد که اتفاق ملاقاتی افتاد
 بعد از آن دیده اش زین خواسته و فرزند خاسته و بیخ
 نشاط بریده و کل رویش پیر خریله پیر سیدمش میگویند
 و چه حالت گفت تا کوزگان بیادم دیگر که کی کردم
 ما االصق اللبیب علی و کنی بشو از زمان ندیدم
 چه بی پریشانی ز کوزگان سبلا بازی و طراقت جوانان یکبار
 طریق جوان ز پریمی که در یکینا بیدار فتنه بجوی
 ز برع را چون رسید و فتنه نه چه اعدیها تک شیره نو
 دو بر جوانی بشد از دست من او در رخ از زمین لغزید
 قوت سر خنده شیری نرسد را ضمیمه کنونی چوپوز
 پیر زنی میوی سید که در ده کفشی با هک دیرینه روز
 میوی سبلیس سید کرده کبر راست نخواستن این نشو